

طلوع «تفرد» و «فرهنگ» در تاریخ‌نگاری جنگ؛ از جنگ جهانی دوم تا آغاز قرن بیست و یکم

علی میرهاشمی؛* سید علی مزینانی**

چکیده

تاریخ‌شناسی در غرب در طول دو قرن نوزده و بیست میلادی تحولات بسیار گسترده‌ای را از سر گذرانده است؛ حرکت از «تاریخ ادبی» به سمت «تاریخ علمی»، از آن به سمت «تاریخ متمایل به علوم اجتماعی» و مطالعات میان‌رشته‌ای و امروزه قرار داشتن در معرض «نقد پست مدرن» از جمله آن است. برآمد تمام این تحولات امروزه تمایل بیش‌تر تاریخ‌شناسی به «تفرد» و «فرهنگ» به جای «کلان» و «اقتصاد و سیاست» بوده است. تاریخ‌نگاری جنگ هم در غرب از این تحولات مستثنی نبوده است. مسأله بررسی حاضر از خلال رهیافتی تشریحی-تکوینی، ضمن ارائه گزارشی مختصر از تحولات تاریخ‌شناسی غرب، این است که طی دو قرن اخیر این تحولات چه تأثیری بر دگرگونی تاریخ‌نگاری جنگ داشته است؟ پاسخ به سؤال مذکور در قالب پنج حوزه موضوعی: الف) مفروضات پیشینی؛ ب) نقش ارزش‌گذاری؛ ج) نظام‌های تبیینی؛ د) سازماندهی و دامنه‌یابی موضوعی و ه) گونه‌شناسی استنادات؛ سازماندهی گشته و مورد بررسی قرار گرفته است. در نتیجه از دو گروه «مورخان کلاسیک جنگ» و «مورخان نوگرای جنگ» در غرب می‌توان صحبت کرد. گروه اول با تمرکز بر «تاریخ علمی» گاهی اجازه می‌دهند تحولات جدید تاریخ‌شناسی

* دانشجوی دکتری دانشگاه عالی دفاع ملی، پژوهشکده علوم و معارف دفاع مقدس، تهران،
alimirhashemi@yahoo.com

** نویسنده مسئول: دکتری تخصصی دانشگاه عالی دفاع ملی، پژوهشکده علوم و معارف دفاع مقدس،
تهران، ایران. azar1367@gmail.com

| تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۲۲

نیز، در پنج حوزه موضوعی، فوق بر آن‌ها تأثیر بگذارد؛ اما گروه دوم، برعکس، گاهی نگاهشان به مرده‌ریگ کم استفاده «تاریخ علمی» هم می‌افتد. **کلیدواژه‌ها:** غرب، تاریخ‌نگاری جنگ، سده ۱۹ و ۲۰ م، روش‌شناسی، جنگ جهانی.

مقدمه

جنگ همیشه جزء جدایی‌ناپذیر تمدن بشری بوده و از همین رهگذر هم جایگاهی محوری در تاریخ‌شناسی بشر داشته است. در طی دو سده اخیر تاریخ‌شناسی غرب با تحولات متعددی روبه‌رو شده است؛ چنان‌که جریان‌های «تاریخ ادبی»، «تاریخ علمی»، «تاریخ متمایل به علوم اجتماعی»، «تاریخ خرد»، «مکتب آنال»، «تاریخ‌گرایی نو» و مواردی از این دست، یک به یک برآمده‌اند و همچنان در جوار هم به حیات خود ادامه می‌دهند. سؤال اینجاست که وضعیت امروزی تاریخ‌نگاری جنگ چگونه است؟ پاسخ به این سؤال هنگامی میسر می‌شود که آن را به دو سؤال فرعی از این قرار تقسیم کنیم:

الف) برآمد کلی تحولات فوق برای تاریخ‌شناسی چه بوده است؟

ب) این تحولات چه تأثیری بر تاریخ‌نگاری جنگ داشته‌اند؟

توجه به روند تحولی تاریخ‌نگاری جنگ در متنی از جریان کلی تحول تاریخ‌نگاری و اشاره به جهت‌گیری‌های نوین این حوزه، چنان‌که در این نوشتار انجام گرفته، تا جایی که وقت و بضاعت جهت بررسی پژوهش‌های فارسی و انگلیسی‌زبان یار نویسندگان بوده مشابه مشخصی ندارد، به استثنای دستنامه‌ای با عنوان «نوشتن جنگ» (K. McLoughlin, 2009)، با مضمون تحولات در «روایت ادبی» از دو جنگ جهانی، که این خود هم می‌تواند نقطه قوتی برای این پژوهش و هم نقطه ضعف آن باشد.

واقعیت این است که تحولات دو قرن اخیر تاریخ‌نگاری موجب بروز پدیده‌هایی چون: گسترش چشمگیر حوزه‌های موضوعی مطالعات تاریخی و خروج انحصار از دست «سیاست»؛ حرکت از سمت تمرکز بر روایت‌های کلان و موضوعات عظیم به سمت توجه به تفرد و موضوعات کوچک؛ کم‌رنگ شدن دغدغه‌های مرتبط به تبیین و قانون‌آوری به نفع تشریح و توصیف و دست‌بالا تبیین تکوینی؛ گسترش دامنه منابع قابل استناد تا جایی که به هیچ وجه محدود به اسناد رسمی و حتی مکتوبات نیستند؛ و نهایتاً ظهور «فرهنگ» به عنوان مهم‌ترین مولد مسأله‌پردازی در تاریخ‌شناسی به جای سیاست و اقتصاد، شده‌اند. از این رو تاریخ‌نگاری جنگ در حال حاضر هر روز بیش‌تر از گذشته به

سمت «تفرد» و «فرهنگ» تمایل می‌کند که در تقابل با جایگاهی است که سابقاً در آن برای محورهای عملیاتی، راهبردها و کمیت و کیفیت نفرات و تجهیزات قائل می‌شدند. نویسندگان با رهیافتی تشریحی- تکوینی پیامدهای تحولات فوق را بر پنج حوزه اصلی کار تاریخ‌نگاری: الف) مفروضات پیشینی؛ ب) نقش ارزشگذاری؛ ج) نظام‌های تبیینی؛ د) سازماندهی و دامنه‌یابی موضوعی و ه) گونه‌شناسی استنادات، به عنوان پنج فصل مرکزی این نوشتار سازماندهی کرده و به تصویر کشیده‌اند.

نگاهی به روند تحول تاریخ‌شناسی غرب در قرون نوزدهم و بیستم میلادی

الف) از تاریخ ادبی به تاریخ علمی

تا قبل از آغاز قرن نوزدهم تاریخ عمدتاً فعالیتی با دغدغه‌های ادبی به شمار می‌رفت. به ویژه در حد فاصل اختراع چاپ تا آغاز قرن نوزدهم، مورخان به غیر از شمار معدودی برخوردار از تمکن مالی، باید دغدغه فروش آثار خود را نیز می‌داشتند. بنابراین، استفاده از فنون بلاغت و لفاظی و توجه به مسائلی مانند وضوح، نظم و انسجام، نحوه ارائه و شکل کار بدون آن‌که مایه شرمساری باشد در مرکز توجه مورخین قرار داشت (مایکل استنفورد، ۱۳۸۷: ۳۷۲). با ظهور لئوپلد ون رانکه (۱۷۹۵-۱۸۸۶م) با توجه به دست-آوردهای علوم تجربی و رواج اندیشه پوزیتیویسم، علمی شدن نیز جزو آرمان‌های تاریخ-شناسی قرار گرفت. خود رانکه ترکیب خاصی از دقت تجربی و درک شهودی را به عنوان روش کار مورخ ارائه داد (Mienecke, 1962: 377-392) که حتی امروزه هم فهم آن نیاز به قریحه مورخانه بسیار قوی دارد. راه رانکه در علمی‌سازی تاریخ‌شناسی به زودی رهروان بسیاری در تمام جهان غرب پیدا کرد و تقریباً تمامی کشورهای مهم غربی، آلمان و اصول تاریخ‌نگاری رانکه‌ای را مبنای عزیمت خود به سوی تاریخ‌نگاری دانشگاهی قرار دادند (ایگرس، ۱۳۸۹: ۸-۱۰). تاریخ علمی مورد نظر رانکه بر رویدادهای سیاسی با محوریت «دولت» تمرکز ویژه‌ای داشت و اسناد دولتی را معتبرترین گونه منابع مطالعه تاریخی معرفی کرد. چهره‌هایی چون توماس بابینگتون مکاوالای (۱۸۰۰-۱۸۵۹م)، جان دالبرگ آکتون (۱۸۳۴-۱۹۰۲م)، جی.بی. بوری (۱۸۶۱-۱۹۲۷م) و شارل سینوبوس (۱۸۵۴-۱۹۴۲م)، به عنوان پیروان تاریخ علمی، نسل مورخان پیش از خود را «مورخان رمانتیک» نامیدند که کارشان بی‌شک علمی نه، بلکه «ادبی» بوده است (استنفورد، ۱۳۸۷:

۳۷۳). حاصل کار «مورخان علمی» نشان می‌داد که آن‌ها به موارد ذیل اهتمام خاصی داشته‌اند:

الف) تاریخ گزارش شده با آن چه واقعاً در گذشته وجود داشته کاملاً تناظر دارد و عینیت در مطالعه تاریخی به این صورت حاصل است؛ ب) مقاصد بازیگران تاریخ از محوریت برخوردار است و مورخ باید آن‌ها را بازیابی کند؛ ج) زمان یک پدیده تک‌خطی و تک‌بعدی است (ایگرس، ۱۳۸۹: ۳)؛ د) بنیان تاریخ فقط و فقط منابع نوشته است؛ چون جایگزینی برای اسناد نیست و بدون آن‌ها تاریخی در کار نخواهد بود (استنفورد، ۱۳۸۷: ۳۷۳).

مشخصاً این مکتب محدودیت‌های شدیدی بر کرانه‌های تاریخ از حیث شدت و وسعت آن و تاریخ‌شناسی (به ویژه در نسخه‌های فرانسوی و انگلیسی‌اش) تحمیل می‌کرد. دست‌آوردهای علمی چون جامعه‌شناسی و روان‌شناسی در سال‌های پایانی قرن نوزدهم و دهه‌های آغازین قرن بیستم به تاریخ‌شناسی فشار می‌آورد. آن‌ها به نتیجه‌گیری‌های بنیادی دست یافته بودند و خواهان مطالعه عمق تاریخی این نتیجه‌گیری‌ها بودند. در آلمان کارل لامپرشت تاریخ را در وهله نخست «علمی اجتماعی-روانشناختی» نامید و با نگارش اثری مانند «تاریخ اقتصادی دره مُزل در سده‌های میانی» برای این چالش خود نمونه‌ای مصداقی به دست داد. انتقادات لامپرشت تحت عنوان «مناقشه لامپرشت» در علوم انسانی آلمان طی دهه آغازین قرن بیستم سروصدای زیادی به پا کرد (برک: ۱۳۹۳: ۱۸). در فرانسه شاگرد سرسخت دورکیم یعنی فرانسوا سیمیان (۱۸۷۳-۱۹۳۵م) اقتصاددان مقاله‌ای تحت عنوان «بت‌های قبیله مورخان» نگاشت و در آن «مورخان علمی» را متهم کرد که به پرستش سه بت: «بت سیاست» که به معنی محوریت زجرآور سیاست در آثار آن‌ها بود؛ «بت فردی» که مربوط می‌شد به محوریت پادشاهان و اجزای سلسله مراتب سیاست در اندیشه آن‌ها و «بت کروئولوژیکال» که مورخان را مدام مشغول جستجو برای سرمنشأها می‌ساخت (همان، ۱۹). البته شاید سیمیان از این انتقاد آخر، نگرش تک‌بعدی به مقوله زمان از دید مورخان که آن را تنها از دریچه سقوط و خیزش دولت‌ها می‌دیدند را هم مد نظر داشته است. نوک پیکان حملات متوجه شارل سینوبوس بود که با نگارش «مقدمه‌ای بر مطالعه تاریخ» در واقع صاحب «بیانیه» تاریخ‌شناسی علمی به شمار می‌آمد (همان، ۱۹). جامعه‌شناسان تاریخ‌گرای مارکسیستی یا پارسونزی در نهایت توانستند آثاری تولید کنند که در آن‌ها تمرکز از روی «فرد» برداشته شده و «نهاده‌ها» بیش‌تر مورد توجه

بود همچنین به جای «توصیف» مدام در تاریخ‌شناسی بیش‌تر به ارائه «تبیین» توجه شده بود. با این حال آن‌ها هم در تک‌بعدی فهمیدن زمان و تمرکز بر تحلیل نیت هنگام صحبت از افراد دچار همان کاستی‌های تاریخ‌نگاران علمی باقی ماندند (ایگرس، ۱۳۸۹: ۱۳).

ب) تاریخ متمایل به علوم اجتماعی

این ظهور «مکتب آنال» و «مکتب تاریخ خرد» بود که ظرفیت‌های جامعه‌شناسی متمایل به تاریخ را به نهایت درجه ممکن خود رساند. مکتب تاریخ‌نگاری آنال فرانسه که به خاطر چهره‌های چون لوسین فور (۱۸۷۸-۱۹۵۶م)، مارک بلوخ (۱۸۸۶-۱۹۴۴م)، فرنان بردول (۱۹۰۲-۱۹۸۵م)، امانوئل لروالادوری (۱۹۲۹م)، ژرژ دوبی (۱۹۱۹-۱۹۹۶م) به صورت پیوسته در قالب سه نسل از مورخین از دهه دوم قرن بیستم تا به امروز تداوم داشته هر چند هرگز بیانیه‌ای در مورد تاریخ‌شناسی خود صادر نکرده؛ اما کم و بیش باعث رواج اصولی در کار تاریخی گردیده است. آن‌ها با وقایع‌نگاری مبتنی بر اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم) غیرانتقادی که تفکر خلاق و انتقادی را نزد مورخ از بین می‌بردند مخالفت کردند؛ از تاریخ سیاسی که خود را مشغول زندگی شاهان، شخصیت‌های سیاسی، گزارش طولانی جنگ‌ها و توطئه‌ها می‌کرد فاصله گرفتند؛ به تقسیم‌بندی‌ها تخصصی و نفوذناپذیر حوزه‌های مطالعه تاریخی در قالب مناطق یا ادوار چنان‌که به انزوا کار مورخان از هم بیانجامد پاسخ منفی دادند؛ بر روی ضرورت غنی بخشیدن به کار تاریخی با کمک گرفتن از یافته‌های رشته‌هایی چون جغرافیا، اقتصاد، جامعه‌شناسی، روانشناسی و غیره، تأکید نمودند؛ معتقد شدند که مفهوم منابع تاریخی باید چنان گسترش یابد که هر داده باقی مانده از گذشته شایسته بررسی گردد و انحصار اسناد دولتی شکسته شود؛ از تقدم تفکر خلاق در کار تاریخی به شکلی که به تدوین چارچوب‌های نظری منعطف راه داده و به «شناخت تاریخی» منتهی شود دفاع کردند؛ بین نظریه و روش قائل به رابطه دو سویه شدند به نحوی که امکان تصحیح دائمی این دو با شروع و ادامه فرآیند پژوهش را فراهم آورد؛ همچنین ضرورت حفظ عینیت در پژوهش‌های تاریخی و استفاده به جا از اسناد و مدارک تاریخی را در میان تمام موارد فوق، مورد تأکید مجدد قرار دادند (بردول، ۱۳۷۲: بیست و شش و بیست و هفت).

گروه دیگری از مورخان متمایل به علوم اجتماعی متأثر از تحولات فوق و ظهور نقد شناختی- ادبی پست مدرن، که جلوتر مفصل به آن اشاره خواهیم کرد، به فکر تاریخی

افتادند که به طردشدگان و دگراندیشان پردازد، حضور مورخ در تاریخ‌نگاری‌اش را مایه سرافکندگی نبیند، نه مانند پست مدرن‌ها امکان ارائه نظریه را به واسطه نبود حقیقت غایی رد کند و نه مانند انسان‌شناسی، فرهنگ جوامع را بستری از نشانه‌ها و نمادهای ببیند که بدون تناقض در جوار هم منتظر یک نشانه‌شناس حرفه‌ای نشسته‌اند. گروه حامل اندیشه‌های هستی‌شناسانه و شناختی فوق‌عنوان «تاریخ خرد» را برای خود برگزید (ایگرس، ۱۳۸۶: ۱۳۱). آن‌ها بیش‌تر در ایتالیا و فرانسه دهه ۱۹۸۰ ظهور کردند و اصول روش‌شناسی خود را چنین ترسیم کردند: روش‌های کیفی باید بر روش‌های کمی تقدم داشته باشند؛ متون روایی افشاگر (اعترافات، بازجویی، نامه‌های خصوصی) بر داده‌های عددی و آماری برتری دارند؛ به جای جمعیت‌ها و گروه‌های بزرگ اولویت باید به گروه و جمعیت‌های کوچک داده شود؛ دیدن رویدادهای گذرا و کوچک مهم‌تر از رصد دوره-های بلند و تحولات بنیادین است و در نهایت گروه‌هایی که به هردلیلی (بی‌سواد، بضاعت اقتصادی ناچیز و غیره) ناتوان از ابراز خود در حافظه تاریخی‌اند باید اولویت مطالعاتی داشته باشند (Muir, 1994:619).

با وجود همه تحولات فوق، مورخین «تاریخ علمی» حتی تا حوالی سال ۱۹۶۰، یعنی وقتی که فرنان برودل از نسل دوم آنال‌ها به بلوغ فکری رسیده بود، و پست مدرن‌ها، که جلوتر از آن‌ها صحبت خواهد شد، به رهبری فوکو هجوم بنیادی را به شناخت تاریخی آغاز کرده بودند، هنوز هم بر مواضع قبلی خود پافشاری می‌کردند تا اینکه بلاخره در سال ۱۹۵۷ با انتشار «تاریخ مدرن کمبریج جدید» پذیرفتند که اهداف «تاریخ علمی» قابل دست‌یابی نیست (استنفورد، ۱۳۸۷: ۳۷۳).

ج) تاریخ متمایل به نقد پست مدرن

در جوار تمام تحولات بالا جریان فکری دیگری هم گام‌به‌گام پیش می‌آمد که بعدها در قالب «نقد پست مدرن» برچسب‌گذاری شد. در سایه نسبی‌گرایی که به روح و اندیشه اروپای پایان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم چنگ انداخته بود نیچه به زعم خود تمام دستگاه حقیقت را با دو گزاره مرخص نمود: «پس حقیقت چیست؟ لشکری متحرک از استعاره‌ها، مجازهای مرسل، و انسان‌گونه‌انگاری‌ها، و در یک کلام مجموعه‌ای مناسبات انسانی که به طرز شاعرانه و بلیغ تقویت، دگرگون و آرایش شده باشند، پس از کاربرد بسیار در نظر مردمان استوار، مرسوم، و اجباری جلوه می‌کنند. حقیقت‌ها آن پندارهایی‌اند که از یاد برده‌ایم که پندارند، استعاره‌هایی که فرسوده و بی‌خاصیت شده‌اند، سکه‌های که

نقش آن‌ها از میان رفته و دیگر نه چونان سکه، بل به عنوان فلز به آن‌ها نگریسته می‌شود» و «حقیقت چیزی نیست که جایی باشد تا شاید یافته و کشف شود. بل چیزی است که باید آفریده شود [...] حقیقت معادلی است برای خواست قدرت» (احمدی، ۱۳۹۴: ۸۴-۸۵).

چند دهه بعد از رها شدن مفهوم «قدرت»، فردیناند دسوسور در کتاب *دوره زبان* - *شناسی عمومی اعلام داشت: «الف) زبان سامانه‌ای بسته را تشکیل می‌دهد که دارای ساختاری نحوی است ب) زبان وسیله انتقال معنا و واحدهای معنا نیست؛ بلکه برعکس معنا کارکردی از زبان است»* همچنین او قائل به این هم شد که رابطه بین واقعیت و شناخت را تنها زبان است که به عهده دارد (ایگرس، ۱۳۸۹: ۱۳۸-۱۳۹) حال این ساختار زبانی که توسط انسان تعیین نمی‌شد؛ بلکه برای انسان تعیین می‌شد از دید میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴م) به عنوان منظومه‌ای در نظر گرفته شد که انرژی حیاتی و گردش آن از ناحیه «خواست قدرت» تأمین می‌شود. تمام کلمات، جملات، گزاره‌ها، صنایع ادبی و ... نشانه‌هایی به خودمتکی هستند که «خواست قدرت» آن‌ها را چیدمان، سازمان و نظم داده به این ترتیب متون را خلق می‌کند. بر این اساس در دهه ۱۹۶۰ پست‌مدرن‌ها دیگر از این که چه چیزی را می‌شناسیم و چگونه می‌شناسیم؟ صحبت نمی‌کردند؛ بلکه می‌پرسیدند چه چیزی می‌گوییم و آن را چگونه می‌گوییم؟ (استنفورد، ۱۳۸۷: ۳۷۵) بیانیه پست‌مدرن‌ها در زمینه تاریخ‌شناسی و تاریخ‌نویسی توسط هایدن وایت (۱۹۲۸-۲۰۱۸م) و تحت عنوان «فراتاریخ» در سال ۱۹۷۳م به انتشار رسید. وایت تأکید کرد که تاریخ در چارچوب و اصول ادبیات جای می‌گیرد چون هر مورخ روایت خود را با یکی از چهار صنعت رایج ادبی یعنی استعاره، مجاز، بدیع و طنز که با چهار شیوه ادبی «طرح‌ریزی داستان» (داستان عاشقانه، کمدی، تراژدی، هجونامه) انطباق دارد، سازمان می‌دهد (استنفورد، ۱۳۸۷: ۳۷۵).

چون منتقدان و فیلسوفان پست‌مدرن وقت چندانی برای ترسیم تاریخ از منظر جدید خود به خرج ندادند بیش‌تر نوشته‌های مکتب «تاریخ‌گرایی نو» به عنوان گونه‌ای تاریخ‌نگاری شناخته می‌شود که بیش‌ترین قرابت را با نقد پست‌مدرن دارد. آن‌ها محوریت زبان در شناخت را می‌پذیرند و فرهنگ‌ها را به عنوان شبکه‌های نمادین معنا در نظر می‌گیرند، اما ادعای استقلال متن را نمی‌پذیرند (ایگرس، ۱۳۸۹: ۱۳)؛ به این معنی که متن علاوه بر آن‌که باید در شرایط زمانی و اجتماعی خاص خود مطالعه شوند، باید جزئی از جریان

گردش انرژی اجتماعی مفروض گرفته شوند، جریانی که فرهنگ‌ها را می‌نویسند و بازنویسی می‌کند (استنفورد، ۱۳۸۷: ۳۸۶-۳۸۷). به گفته یکی از چهره‌های برجسته «تاریخ‌گرایی نو»، یعنی استفن گرین‌بلت آن‌ها به زعم خودشان به دنبال «بوطیقای فرهنگ» هستند (ایگرس، ۱۳۸۹: ۱۳). در تناسب با هدف فوق تا به حال مطالعات آن‌ها بیش‌تر بر فرهنگ و عصر الیزابت اول و اولین رویارویی‌های اروپایی‌ها با بومیان قاره آمریکا متمرکز بوده است (همان، ۱۳).

چنان‌که مشهود است از زمان اعلام حیات مکتب «تاریخ علمی» تا همین روزگار مکتب «تاریخ‌گرایی نو» افت و خیزهای بسیاری بر جریان مسلط تاریخ‌نگاری غرب گذشته است. همه این افت و خیزها فارغ از عقبه هستی‌شناسانه و شناخت‌شناسانه خود گشایش‌هایی چند در تاریخ‌نگاری را به دنبال داشته‌اند. الف) گسترش چشمگیر حوزه‌های موضوعی مطالعات تاریخی و خروج انحصار از دست «سیاست»؛ ب) از سمت تمرکز بر روایت‌های کلان و موضوعات عظیم به سمت توجه به تفرد و موضوعات کوچک حرکت شده؛ ج) دغدغه‌های مرتبط به تبیین و قانون‌آوری جای خود را به تشریح و توصیف و دست‌بالا تبیین تکوینی داده‌اند؛ د) دامنه منابع قابل استناد بسیار گسترش یافته و به هیچ وجه دیگر محدود به اسناد رسمی و حتی مکتوبات نیست؛ ه) فرهنگ به عنوان مهم‌ترین مولد مسأله‌پردازی در تاریخ‌شناسی جایگزین سیاست و اقتصاد شده است. همه این تحولات به طرق مختلف به عرصه تاریخ‌نگاری جنگ در غرب هم ورود کرده و آن تقسیم‌بندی را موجب شده که ما تسامحاً آن را «مورخان کلاسیک جنگ» و «مورخان نوگرای جنگ» عنوان داده‌ایم.

حلول گرایش‌های نوین در تاریخ‌نگاری جنگ

تقریباً هیچ دسته‌بندی‌ای بدون پذیرش خطر کاست‌گرایی و ابتذال میسر نخواهد بود. این‌جا هم کشیدن خط فاصل مطلق میان مورخان مختلف جنگ و محصور کردن ایشان در یک دسته‌بندی خالی از تسامح نیست. از همین‌رو این‌جا از مورخان متمایل به روش‌های قرن نوزدهمی و اوایل قرن بیستمی تاریخ‌نگاری با عنوان «مورخان کلاسیک تاریخ جنگ» و از مورخان متمایل به تحولات جدید حوزه تاریخ‌نگاری با عنوان «مورخان نوگرای تاریخ جنگ» یاد می‌کنیم. آثاری که مبنای بررسی تطبیقی ما قرار گرفته‌اند به لحاظ جغرافیای تمدنی تماماً به جهان انگلیسی‌زبان (انگلستان، ایالات متحده، اسکاتلند و غیره)،

تعلق دارند؛ از جنبه موضوعی همه آن‌ها به کلیت یا ابعاد خاصی از جنگ‌های جهانی اول و دوم پرداخته‌اند؛ از جهت سطح محتوایی و کیفی دامنه‌ای از تاریخ‌نگاری‌های ژورنالیستی تا آثاری کلاسیک شده را می‌توان میان آن‌ها یافت؛ از نظر تاریخ نشر هم آثار مورد بررسی ما گستره‌ای از ۱۹۴۵ تا ۲۰۱۴ م را پوشش می‌دهند.

بررسی حاضر در تطابق با مقدمه نسبتاً طولانی خود در مورد تحول تاریخ‌نگاری در اروپای قرون نوزده و بیست بحث مقایسه‌ای خود را در قالب پنج حوزه موضوعی سازمان داده که به ترتیب عبارت هستند از: الف) مفروضات پیشینی؛ ب) نقش ارزش‌گذاری؛ ج) نظام‌های تبیینی؛ د) سازماندهی و دامنه‌یابی موضوعی؛ ه) گونه‌شناسی استنادات.

الف) مفروضات پیشینی

بررسی تطبیقی آثار ۲۰ مورخ در قالب ۱۹ کتاب، گویای آن است که «مورخان کلاسیک تاریخ جنگ» از «مورخان نوگرای تاریخ جنگ» حتی از همان فراز نخست اثر، یعنی فهرست‌بندی مطالب، تقریباً تا حدودی قابل‌بازشناسی‌اند. با این حال، حوزه مفروضات پیشینی یکی از بهترین قلمروها برای مشاهده تفاوت کار «مورخان کلاسیک» از «مورخان نوگرا» در تاریخ جنگ است. در مورد مفروضاتی که از لحاظ «بازنمایی»، به عنوان مهم‌ترین وظیفه مورخ، بر مورخان جنگ حاکم است می‌توان دید که «مورخان کلاسیک» اغلب تمایل به تمرکز بر رویدادهای کلان و ارائه روایت‌های کلان دارند. لیتل‌هارت در ابتدای تاریخ‌نگاری‌های خود در باب جنگ‌های جهانی اول و دوم روشن می‌کند که بر خلاف رهیافت مسلط زمانه‌اش (دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰) علاقه‌ای به مطالعه تاریخ جنگ از منظر بدن‌های پاره‌پاره یا ذهنیات افراد ندارد بلکه رهیافتی کلان را نسبت به تاریخ اتخاذ می‌کند که در آن افراد از اهمیت درجه دوم برخوردارند (Liddell Hart, 1972: IX). در تطابق با این منظر وی تعهداتی اخلاقی را نیز برای حرفه مورخانه خود برمی‌شمرد. اول این‌که به جهت «خوش‌ذائقه» خواننده شدن در تاریخ‌نگاری‌اش، وی از اشتباهات یا رذالت‌های فردی نخواهد گذشت (Idib)، دیگر این‌که مورخ باید چنان وجدانی داشته باشد که به «تقطیر تجربه» از تاریخ برای هشدار به نسل‌های آینده بپردازد نه «تقطیر دارویی مخدر» برای آن‌ها (Idib)، رونالد اسپکتور در ابتدای عقاب علیه خورشید؛ جنگ آمریکا با ژاپن روشن می‌کند که در یک کار تک‌جلدی نه تنها ناگزیر بوده منظر برخی سربازان حاضر در میدان نبرد، بلکه حتی در مواردی کل یک نبرد یا لشکرکشی و حواشی سیاسی و اجتماعی مربوط به آن را مغفول بگذارد (Spector, 1985: 11).

در نقطه مقابل «بازنمایی» مورد پسند «مورخان نوگرا» به رویدادهای خرد و تک تک افراد جایگاه ویژه‌ای اختصاص می‌دهد. هانسون بالدوین با آن‌که مورخی کلاسیک به حساب می‌آید؛ اما متأثر از گرایش‌های نو در تاریخ‌نگاری با نارضایتی از تواریخ جنگ مبتنی بر ترتیب سالشمارانه یا شیوه‌های عملیاتی قائل به نوعی «نمایش گونگی» برای تاریخ بشر است و جنگ را بزرگ‌ترین تراژدی صحنه نمایش بشری می‌خواند. او ارائه تاریخ جنگ با این نمایش گونگی را برای خواندنی، جالب توجه، زنده و دقیق نمودن گزارش تاریخی ناگزیر می‌خواند (Baldwin, 1968: VII). او نبردهای باخته و برده؛ لشکرکشی‌های بزرگ جنگ جهانی دوم خود را تلاشی در نظر گرفته برای هم نشین کردن «قرابت نمایش گونه و احساسی بسیاری از لحظات جنگ با شناخت گذشته نگر و خرد متاخر بر واقعه» (Idib, VIII).

خارج از اصول و اسلوب‌های مورد پسند هر مورخ در «بازنمایی»، مورخین جنگ مثل همه همکاران خود در دیگر حوزه‌های موضوعی، در مورد «چیستی» موضوعاتی که به روایت آن‌ها می‌پردازند هم مفروضاتی دارند. «مورخان کلاسیک» این مفروضات را بیش‌تر در قالب احکام کلی در مورد خصایص راهبردی جبهه‌ها، آموزش نفرات و کیفیت تجهیزات مطرح می‌کنند. در مقابل «مورخان نوگرا» این احکام مرتبط با چیستی موضوع را بیش‌تر در حوزه ذهنیت‌ها، نمادها و پیکره‌های معنایی ارائه می‌دهند. آلن کرامر جنگ- جهانی اول را اساساً متنی برای «انهدام فرهنگی» و «قتل عام» می‌بیند (Kremaer, 2007: 1-2). به این ترتیب «انهدام پویا» در طول سال‌های جنگ اول جهانی نه به صورتی مکانیکی بلکه به دست عناصر انسانی (سربازان، غیرنظامیان، فرماندهان، سیاستمداران و غیره) به پیش می‌رفته و در نهایت شکل نوعی خود افلیج‌سازی به خود گرفته است (Ibid). از نظر نویسنده واکنش‌های مختلف در سراسر اروپا به این «انهدام پویا» را نباید در دسته‌بندی‌های چون کشورهای شکست خورده/ کشورهای پیروز یا کشورهای انقلابی/ کشورهای غیر انقلابی بلکه باید در فرهنگ‌هایی دید که کشورها اسطوره‌ها و تفسیرهای سیاسی خود را از دل آن‌ها بیرون کشیده‌اند (Kramer, 2007: 278-279).

وجود مفروضات پیشینی در مورد «بازنمایی» و یا «چیستی موضوع» چنان‌که تا این- جای کار به آن‌ها اشاره شد شاید چندان امر قریبی ننماید. اما قائل شدن به مفروضات برای پاسخ به «چرایی» و «چگونگی» یک موضوع تاریخی می‌تواند جای تعجب داشته باشد. تعجب از این بابت که مخاطب توقع دارد مسائل مربوط به «چرایی» یا «چگونگی»

یک پدیده تاریخی از خلال نظام‌های استدلالی و نه مفروضات پیشینی پاسخ داده شوند. «مورخان کلاسیک» و «مورخان نوگرا» هر دو از این نوع از مفروضات بهره‌مند و از این بابت تفاوت چندانی میان آن‌ها نیست. هنگام مطالعه *مخالف خوانی* علیه جنگ در آمریکا؛ تاریخ و نمونه‌های نوعی اثر رابرت مان باید به خاطر داشت که او تمام «چگونگی‌ها» را در طول کتاب بر اساس این سیر کلی در تاریخ تنظیم کرده که بر مبنای آن تمامی تاریخ بشر شاهد سازوکاری از مخالف خوانی مصلحان اجتماعی، سرکوب شدن ایشان در دوران حیات و ارج دیدنشان پس از حیات بوده (Mann, 2010: 1-2). جی. ام. وینتر هم برای مخاطب خود روشن می‌کند که تمام «چرایی‌ها» در بخش جنگ ژنرال‌ها در کتابش متکی است بر این مفروض که فرماندهان آلمانی برنامه داشتند برای یک حمله برق‌آسا در آغاز جنگ جهانی، اما این یورش برق‌آسا به یک بن بست نظامی چهارساله تبدیل شد؛ همچنین میان ژنرال‌ها با سیاستمداران برای به دست گرفتن کنترل کامل راهبردهای کلان رقابت بوده (Winter, 1990: 13).

ب) نقش ارزش‌گذاری

باید اذعان داشت حوزه ارزش‌گذاری در تاریخ‌نگاری به طرز عجیب یکی از حوزه‌هایی است که در آن «مورخان کلاسیک» و «مورخان نوگرا»، به رغم عقبه‌های علمی کاملاً متفاوت شان، تقریباً هیچ تفاوتی با هم ندارند. تنها می‌توان گفت «مورخان کلاسیک» ارزش‌گذاری را به عنوان یک معضل منکر می‌شدند؛ در حالی که امروزه «مورخان نوگرا» از پس جریاناتی چون «مکتب آنال»، «تاریخ خرد» و «نقد پست مدرن» آن را به عنوان یک اصل گریزناپذیر پذیرفته‌اند.

«حافظه جمعی» در مقام شیوه به خاطرآوری گذشته و فهم امروز (Confino, 1994: 194) جزوی بنیادی از هر گروه، قشر، طبقه یا جامعه است. بر این اساس «ارزش‌گذاری مبتنی بر حافظه جمعی» چیزی نیست که بتوان در مقام مورخ مدعی عاری بودن از آن شد. تلقی جوامع آنگلوساکسون به عنوان جوامعی ریشه‌دار و یکپارچه و در نظر گرفتن جوامع ژرمنی همچون موجودیت‌هایی پر تناقض و متشنج یکی از ارزش‌گذاری‌های غالب در تاریخ‌نگاری‌های جنگ در جهان انگلیسی‌زبان است. عجیب نیست که لیدل-هارت که مورخی کلاسیک است «سرازیر شدن» انگلیسی‌ها برای ثبت نام در فراخوان خدمت سربازی ۱۹۱۶ لرد کیچنر را نشانی از رابطه دولت و مردم و انسجام ذاتی جامعه انگلستان می‌گیرد (Liddell Hart, 1972: 64). دیوید شوالتر که می‌توان او را نوگرا خواند

هم در تاریخ در مجادله؛ جنگ جهانی دوم خیلی راحت فرهنگ ژاپن و آلمان حوالی جنگ جهانی دوم را با عنوان «فرهنگ‌های ستیزه‌جو» برچسب می‌زند (Showalter, 2000: XVII).

گروه دیگری از ارزش‌گذاری‌ها که عمومی این حرفه‌اند و نمی‌توان آن‌ها را چندان محدود به جغرافیا، حوزه تمدنی یا حوزه زبانی خاصی دانست، «ارزش‌گذاری‌های مبتنی بر کنونی‌اندیشی»^۱ هستند. این‌جا مورخ خیلی ساده روی تصمیمات و اقدامات دیگران برچسب می‌زند، چرا که با اشراف کامل به تبعات واقعه و از موقعیت کنونی خویش یک شخص/ پدیده/ رخداد تاریخی را قضاوت می‌کند. مشخصاً پیوند زدن آن‌چه در آلمان جمهوری وایمار (۱۹۱۹-۱۹۲۹م) رایج بوده به ماشین جنایات نازی‌ها توسط کمپل در تجربه جنگ جهانی دوم نمی‌تواند بی‌تأثیر از دانش نویسنده از چگونگی جنگ جهانی دوم و جایگاه خودش به عنوان یک انگلیسی‌لیبرال باشد. هنگام صحبت از تقابل اقیانوسی آمریکا و ژاپن در طی جنگ جهانی دوم جان کمپل با آرامش تهاجم ژاپن به پرل‌هاربر را «قماری یاس آلود» از سوی ژاپنی‌ها می‌خواند که «انهدام حتمی» کشورشان را تضمین کرده (Campbell, 1990: 9) و «عملی انتحاری برآمده از شجاعت جنون‌آمیز» بود (Idib, 10).

دیگر شیوه نسبتاً جهان‌شمول ارزش‌گذاری در کار تاریخی «ارزش‌گذاری مبتنی بر مغالطه‌کنه و وجه/ واقعیت منقطع» است. در این گونه از ارزش‌گذاری با تأکید بر برخی ابعاد یک شخص/ پدیده/ رخداد و نادیده گذاشتن دیگر ابعاد آن، گزاره‌هایی ارزشی تنظیم و ارایه می‌شوند. جی. ام. وینتر معتقد است اگر جنگ جهانی اول را به نوعی «اولین جنگ مردم» بدانیم این «مردم دموکراسی‌ها» بودند که از میدان پیروز خارج شدند (Winter, 1990: 15) دلیل این امر باید در آن دید که متفقین اعتقاد داشتند تنها راه پیروزی در جنگ «حفاظت از استانداردهای زندگی غیرنظامیان» و جلوگیری از فروپاشی نظام توزیعی (کوپنی) غذا است (Idib, 179). این اظهارات ارزش‌گذارانه در نظر نیاورده که متفقین از گستره‌ای غیر قابل مقایسه مستعمرات بهره‌کشی می‌کردند و حمایت تمام‌قد آمریکا را چه قبل از ورود آن کشور به جنگ و چه بعد از آن در اختیار داشتند.

¹ . Present-mindedness.

ج) نظام‌های تبیینی

تبیین در مقام روشن‌سازی روابط علیّی میان رویدادها در روایت تاریخی نه به یک‌باره که به تدریج از دوران رواج «تاریخ علمی» به این سو در حال رنگ باختن و واگذاشتن جای خود به «تشریح» و «تکوین» است، فرایندی که همچنان هم ادامه دارد. «مورخان نوگرا» به واسطه تحولاتی که در حوزه تاریخ‌نگاری برشمرده شد بیش‌ترین تمایل را نسبت به «تبیین تشریحی/ تکوینی» و «تبیین بازتصویب/ بازآفرین» نشان داده‌اند. مارتین میدلبروک در روز نخست در سومه ۱ ژوئای ۱۹۱۶ برای اثبات این ادعا که دسته‌جات سرلشکر استورات ورتلی در مأموریت فرانسوی خود یکی از بد اقبال‌ترین دسته‌جات بریتانیایی حاضر در نبرد سومه بودند از خلال تلاشی تشریحی/تکوینی بر مجموعه‌ای از خاطرات و مکاتبات رسمی و غیررسمی خود این دسته‌جات اتکا می‌کند. آن‌ها مشارکت پرتلفات و کم‌فایده‌ای را در نبرد پیرس پشت‌سر گذاشتند، سپس در نبرد لوس در تلاش علیه تیربارهای آلمانی ۳۷۰۰ نفر را تنها در ده دقیقه از دست دادند، و نهایتاً در نبرد سومه برای اجرای نقشی صرفاً ایضایی ۵ تن از فرماندهان ارشد خود را به امان گلوله سپردند (Middlebrook, 1971: 197).

بازتصویب^۱ و یا بازآفرینی^۲ تجربه یا رویداد تاریخی یکی از پرطرفدارترین روش‌های تبیین تاریخ‌نگارانه است که علی‌رغم مباحثات و حرف و حدیث‌های بسیار به طور روز افزون از طرف «مورخان نوگرا» به کار می‌رود و از طرف مخاطبان به درجات مختلف فهم می‌شود. عملکرد این روش در ساده‌ترین سطح خود نیازمند فهم زبان نوشتاری متن و تطابق دادن محتوا با تجربه زندگی روحی خود است (Rickert, 1986: 167). بازآفرینی جوزف کامینز در بزرگ‌ترین جنگ‌های تاریخ به قصد ترسیم از خودگذشتگی‌های فرانسویان در نبرد مارن، که پاریس را از اشغال شدن در جنگ جهانی اول نجات داد، به فهم «چگونگی» کمک بسیاری می‌کند. «مردان هر دو جناح به جان آمده و در حال مایه گذاشتن از آخرین گرم‌های انرژی‌شان بودند. یک افسر فرانسوی نوشته: «مردان از رمق افتاده، با تکه پاره‌ها و پلاس‌هایی به تن، اغلب بدون کوله پشتی، اکثراً بدون تفنگ به زجر گام بر می‌داشتند در حالی که بر چوب دست اتکا داشتند» (Cummins, 2011: 212).

1. Reenactment.

2. Recreation.

«تبیین‌های ساختاری» با این که یکی دیگر از تبیین‌های وارداتی به حوزه تاریخ‌نگاری به شمار می‌آیند؛ اما عنوانی آشنا به ویژه برای مورخان جوینده قانون در تاریخ‌شناسی هستند. به لحاظ روش‌شناسی رسم بر آن است که این گونه از تبیین‌های را بیش از هر جای دیگری برخاسته از زبان‌شناسی پسا-سوسوری بدانند، جایی که اعتقاد به یک هسته سخت فرازمان و فرامکان برای زبان مبنای شناخت ماهیت، تطور و آینده زبان فرض گرفته می‌شد. در یک «تبیین ساختاری» کل/هسته سخت بر همه اجزای خود اشراف دارد، رفتار آن‌ها را تعیین می‌کند و وجود اجزا واجد ارزش مستقلی نیست (Giddens, 1984: 169). خاطرات سربازانی که جنگ خندق‌ها را برای اولین بار تجربه می‌کردند حاکی از یک دگرگونی روحی نزد آنان بود. فاسل در جنگ بزرگ و حافظه مدرن تبیینی ساختاری برای آن دگرگونی ارائه داده است. سربازی می‌نوشت که بعد از اولین بالا رفتن از نردبان خندق و ورود به میدان نبرد «دیگر ترسی نداشتم [...] وجودم از شعف انباشته بود [...] انگار که زندگی دیگری را آغاز کرده بودم». برخی این تجربه را با عبارت «تولد مجدد» توصیف می‌کردند. نهایتاً در یکی از برجسته‌ترین یادآوری‌ها این طور نوشته شده «این که این تجربه چه نوع تأثیری بر زندگی ما داشت به تخیل در نمی‌آید، اما این روشن بود که قرار نبود ما بدون نوعی دگرگونی درونی دوام بیاوریم. حال، شخصیت‌های ما به سوی همین استحاله گام برمی‌داشت». پل فاسل این «سر»، رمزگویی، تناسخ و تولد مجدد را ناشی از تجربه‌ای طولانی و بیان ناپذیر از ترس می‌خواند که به فراخوانی یک زبان اسطوره‌زده از قرون وسطی منجر شده (Fussell, 1975: 114-115). به طور مشخص، این‌جا «چرایی» از طریق واکنشی که ساختار «ناخودآگاه» در قالب بیانی رمزواره برون فکنی می‌کند پاسخ داده شده است.

«تبیین‌های کارکردی» به لحاظ نادیده گرفتن فرد و موارد خاص، همچنین به لحاظ تلاش برای فرازمان و فرامکان بودن دوشادوش «تبیین‌های ساختاری» قرار می‌گیرند. مهم‌ترین نقاط تمایزهای «تبیین کارکردی» نسبت به همسنگر ساختاری خود در خاستگاه و خود مفهوم «کارکرد» نهفته‌اند. کارکرد عمدتاً عبارتی رایج در قلمرو زیست‌شناسی (اغلب داروینی) است و از همان‌جا نیز برای علوم انسانی استقراض گشته است. «کارکرد» نقشی است که هر عضو یا جزء به واسطه نیازی که از کلیت ارگانسیم برطرف می‌کند به عهده دارد (Giddens, 1984: 227). به این واسطه «تبیین کارکردی» هم چیزی نیست مگر فهم «چرایی» هر امر از خلال توجه به نقش و جایگاهی که برای حیات یک ارگانسیم

دارد. البته خود این ارگانیزم هم واجد کارکردی برای یک ارگانیزم بزرگ‌تر تا آخر است. هرچند این شیوه تبیینی تلاشی «قانون‌آور» است و یادآوری دوران «تاریخ علمی» اما «مورخان نوگرا» هم کم و بیش به درجات مختلف به این شیوه تبیینی نظر داشته‌اند. آلمان‌ها بعد از جنگ جهانی اول به طور گسترده‌ای اعتقاد داشتند که «از پشت خنجر خورده‌اند» و خیانتی در کار بوده که موجب شکست آن‌ها شده است. به اعتقاد آلن کرامر «چرایی» برآوردن این بنا را باید در نیاز آلمانی‌ها به پنهان کردن خاطره تلخ فروپاشی و نافرمانی عمومی‌شان جست. در روزهای پایانی جنگ جهانی اول و بعد از شکست یورش همه جانبه به پاریس، برخی دسته جات هنوز روحیه و تجهیزات کافی برای نبرد داشتند، برخی گروه‌های توپخانه هنوز نظم خود را حفظ کرده بودند و شمار قابل توجهی از جوانان نورسته خواهان اعزام به میدان جنگ بودند تا نشان دهند «مرد واقعی» کیست. اما در همان وقت ۲۳ تن از ۳۹ تن فرمانده ارشد ارتش آلمان کار جنگ را پایان یافته دانستند (Kramer, 2007: 280).

در مورد وجوب و فایده‌مندی «تبیین آماری» به واسطه سادگی و بساطت آن‌ها تقریباً وفاقی بین «مورخان نوگرا» و «مورخان کلاسیک» تاریخ جنگ وجود دارد. بی.جی.سی. مکرچر در فصل «جنگ اقتصادی» که برای جنگ جهانی اول؛ یک تاریخ به سر و ویراستاری هیو استراچن نگاشته، محاصره دریایی اتفاق مثلث علیه آلمان را کاملاً موفقیت آمیز می‌داند. به ترتیب «چگونگی» این موفقیت، کاهش مصرف سرانه گوشت در آلمان از ۲.۳ پوند در هفته در ۱۹۱۴ به ۰.۳ پوند در ۱۹۱۸، افزایش نرخ مرگ و میر حاصل از محاصره دریایی از ۸۸.۲۳۵ نفر در ۱۹۱۵ به ۲۹۳.۰۰۰ نفر در ۱۹۱۸ و شیوع ۵۰ شورش نان در سال ۱۹۱۶ شهادت می‌دهند (Mckercher, 1998: 125).

«مورخان کلاسیک» جنگ که علاقه چندانی هم برای بازکردن پای دیگر رشته‌های علوم انسانی به مطالعات خود را ندارند اولویت گسترده‌ای برای «تبیین‌های فنی/پشتیبانی» در پاسخ به «چرایی» و «چگونگی» تحولات میدان جنگ قائل هستند. جان کیگان در جنگ جهانی اول در تبیین «چگونگی» تعلل نیروی دریایی سلطنتی برای ورود تمام قد به جنگ مجموعه‌ای از توضیحات فنی ارائه می‌کند. به این ترتیب ضربه زدن به آلمان از طریق ساحل بلژیک به واسطه حضور تمام قد توپخانه آلمان و سواحل نامناسب بلژیک برای مانور دریایی بعد از یک تلاش اولیه منتفی شد. همین طور ضربه زدن به اتریش از طریق دریای آدریاتیک هم ممتنع به نظر می‌رسید. آدریاتیک یک «دریاچه اتریشی» بود

که زیردریایی‌های اتریش در آن جولان می‌دادند، سواحل یونانی آن متعلق به یک کشور بی‌طرف به حساب می‌آمد، سواحل بلغاری آنها متعلق به یک کشور متمایل به آلمان و سواحل رومانیایی آن هم به شرط موفقیت روسیه در نبرد مقابل آلمان به روی اتفاق مثلث گشوده می‌شد. از همه اینها گذشته عمده تأسیسات دریایی ایتالیایی‌ها هم در سواحل مدیترانه‌ای آنها واقع شده بود و مزیتی برای نیروی دریایی سلطنتی ایجاد نمی‌کرد (Keegan, 2000: 191).

د) سازماندهی و دامنه‌یابی موضوعی

متون تاریخ‌نگاری بسته به نگرش مؤلف و ماهیت موضوع مورد مطالعه می‌توانند از لحاظ ارایه مطالب به گونه‌های متفاوتی سازمان‌دهی شوند. باز هر یک از این سازمان‌دهی‌ها مستعد برای شناسایی و رونمایی دامنه‌های متفاوتی از موضوع مورد بررسی هستند. دقت در نحوه چیدمان پاراگراف‌ها در مجموعه تاریخ‌نگاری‌های جنگ مورد استناد در این بررسی حکایت از آن دارد در سازمان‌دهی صوری تاریخ‌نگاری جنگ می‌توان به چهارحالت کلی قائل بود؛ سازمان‌دهی مقوله‌محور، سازمان‌دهی سؤال‌محور، سازمان‌دهی مبتنی بر بازآفرینی، و در نهایت سازمان‌دهی رویداد محور. در میان این چهار شیوه کلی «مورخان کلاسیک» عمدتاً روی دو گونه «سؤال‌محور» و «رویداد محور» تمرکز داشته‌اند؛ در حالی که در توجه به گونه «مبتنی بر بازآفرینی» با «مورخان نوگرا» اشتراک داشته‌اند. از آن سو مورخان نوگرا علاوه بر شیوه «مبتنی بر بازآفرینی» تمرکز اصلی‌شان بر سازمان‌دهی «مقوله محور» قرار داشته طبیعتاً به دلیل گشایش‌هایی که در قلمرو تاریخ‌نگاری در نیم قرن اخیر اتفاق افتاده و مورد قبول ایشان قرار گرفته است.

سازمان‌دهی «سؤال‌محور» یکی از شیوه‌های محبوب مورخان تاریخ جنگ در ایران است. ابتدا به ساکن برای نگارنده این سطور هم چنین می‌نمود که ارائه محتوا از طریق طرح سؤالات مستقیم، مگر در مواردی محدود، کاهنده شخصیت و اعتبار متن خواهد بود. این تلقی اما با مشاهده سازمان‌دهی مکرر متن از طریق طرح سؤال در آثار مورخان مطرح تاریخ جنگ به کلی رنگ باخت. سازمان‌دهی بر مبنای طرح سؤال در *خاستگاه‌های جنگ جهانی اول* از جیمز جول به شناسایی برخی دامنه جالب برای سؤال از عوامل روحی گرایش مردم اروپا به جنگ در سال ۱۹۱۴ را داده است. بر این اساس نویسنده به گروه‌های فشاری اشاره می‌کند که در همه کشورها برای بسیج منابع و تحریک کشورها به جنگ شکل گرفت از جمله «باشگاه دریایی» که هم در بریتانیا و هم در آلمان شکل

گرفت و کارش بسیج منابع مادی و معنوی برای گسترش تزریق بودجه به فعالیت‌های نیروی دریایی بود. همچنین به نقش ادبیات عوام‌پسند اشاره می‌شود که ارزش محتوایی چندانی نداشت؛ اما موفقیت زیادی در شکل‌دهی به افکار عمومی پیدا کردند. آثاری مانند *فتح قریب الوقوع انگلستان* از نویسندگانی آلمانی و حمله ۱۹۱۰ از نویسندگانی انگلیسی از آن جمله است (Joll, 1984: 194).

در میان مورخان ایرانی تاریخ جنگ، رتبه نخست از حیث سازماندهی به «رویداد محور» تعلق دارد. در این گونه سازمان‌دهی در اغلب موارد، و نه به هیچ وجه همه موارد، پاراگراف‌ها و محتوا بر محوریت روزشمار و محورهای عملیاتی سازمان می‌یابد. سازمان-دهی «رویدادمحور» را هنری استیل کماگر برای تاریخ زودرس خود از جنگ جهانی دوم که در ۱۹۴۶ به چاپ رسیده رعایت کرده است. برای نمونه، می‌توان نگاهی به گزارش حمله به ایتالیا از سوی متفقین انداخت. ابتدا جزایر پانتلریا^۱ و لامپسودا^۲ بعد از بمباران شدید هوایی برای انتقال نفرات و تانک‌ها از آفریقا مهیا می‌شوند. ۱۰ ژولای ۱۹۴۳ لیکاتا^۳ و جلا^۴ در برنامه تصرف قرار دارند و جزئیات محور گزارش می‌شود. در ۱۴ ژولای فرودگاه بیسکاری^۵ در برنامه قرار دارد و باز جزئیات محور نبرد. در ۱۶ آگوست شهر مسینا طبق برنامه تصرف می‌شود، این جا هم جزئیات محور از قلم نیفتاده است (Steele Commager, 1946: 195).

یکی از قوی‌ترین شیوه‌ها برای ارتباط‌گیری با مخاطب «سازمان‌دهی مبتنی بر بازآفرینی» است. در این شیوه ضمن حفظ شایسته تاریخی اثر به کار بستن یک زبان روان و کم‌تر دانشگاهی مطالعه کار را برای اغلب قشرهای مخاطب ساده‌تر و جذاب‌تر می‌نماید. در حالی که *عقاب علیه خورشید؛ جنگ آمریکا با ژاپن* رونالد اسپکتور را می‌توان یک تاریخ‌نگاری کلاسیک جنگ دانست وی هنگام صحبت از قصد آمریکا برای مستقر کردن بمب افکن‌هایی در چین جهت دسترسی به خاک ژاپن یک سازمان‌دهی جاندار مبتنی بر بازآفرینی را مقابل ما می‌گذارد. او ارجاعاتی از راهبردشناسان آمریکایی قبل از جنگ می‌آورد که حاکی از محبوب نبودن شیوه بمباران شهرها نزد آمریکایی‌هاست. بعد

1 . Pantelleria.
2 . Lampedusa.
3 . Licata.
4 . Gela.
5 . Biscari.

از آن وی به قلیان افکار عمومی آمریکا علیه بمباران و تیرباران هوایی تمام عیار مردم چین توسط ارتش ژاپن اشاره می‌کند. سپس طرح مورگنتائو برای استقرار بمب‌افکن‌های آمریکایی در چین به میان می‌آید. در نهایت از اختلاف نظر فرماندهان در مورد امکان عملیاتی نگه داشتن بمب‌افکن بی-۱۷ در چین و همچنین اولویت بمباران راه‌های تدارکاتی ژاپن از منچوری (سوخت و فلز) یا الویت بمباران جزیره اصلی ژاپن صحبت می‌شود (Spector, 1985). مشخص است که اسپکتور به دنبال نوعی از سازمان‌دهی بر مبنای بازآفرینی است که در آن آمریکا ابتدا بی‌میل نسبت به مداخله و سپس محکوم به مداخله شناخته شود (Ibid).

در خلال سازمان‌دهی «مقوله‌محور» نویسنده مقوله مورد بحث خود را در آغاز پاراگراف معرفی کرده و در ادامه به معرفی دامنه‌های مختلف آن می‌پردازد. بسیاری دامنه بکر از خلال شیوه «مقوله‌محور» خود را به عنوان موضوعاتی شایان توجه عرضه می‌دارند. برای مثال، مقوله‌محوری «مطبوعات دوران جنگ» توجه را به سمت بازی‌های کلامی مطبوعات در بریتانیای جنگ جهانی اول جلب می‌کند که نشانی بارز از تأثیر «چرخش زبانی» و «نقد پست مدرن» بر کار تاریخ‌نگاری جنگ است. این‌جا شکست به «تعدیل خطوط»، شمار کشته به «کاهش نفرت» و تلفات به «غسل تعمید آتش یافته» تبدیل می‌شود (Winter, 1990: 186). همچنین در ادامه ذیل مقوله «غیر نظامیان در سال ۱۹۱۷» مسأله زدگی از جنگ^۱ برجسته شده و مورد اشاره مورخ قرار می‌گیرد (Ibid, 197).

ه) گونه‌شناسی استنادات

تحولات واقع شده در تاریخ‌شناسی غرب حوزه استنادات را هم مانند تمام حوزه‌هایی که تا به این‌جا مورد اشاره قرار گرفتند از خود بی‌تأثیر نگذاشته است. امروزه همچنان اسناد رسمی و دولتی به یک اندازه مورد استناد و احترام «مورخان کلاسیک» و «مورخان نوگرا» هستند. از میان آن دسته از استناداتی که می‌توان آن‌ها را «بازآوری‌های شخصی» نامید یادداشت‌های شخصی مورد استفاده هر دو گروه مورخان قرار می‌گیرند در حالی که «مورخان کلاسیک» در اقبال نسبت به نقل قول‌های شفاهی و اتکا به تجربیات شخصی تاریخ‌نگار با همکاران نوگرای خود چندان همگرا نیستند.

^۱ . War Frustration

ایمان رانکه‌ای به اسناد دولتی و رسمی به عنوان منبع درجه اول تاریخ‌نگاری در میان مورخان همچنان جزو بدیهیات است. مورخین جنگ خواه کلاسیک و خواه نوگرا هنوز هم دسترسی به اسناد رسمی طرف مقابل را نقطه قوتی برای اثر خود می‌شمارند چنان‌که لیدل هارت برای تأکید بر خطای تاریخی چمبرلین در کوتاه آمدن مقابل هیتلر به خود اسناد آلمانی ارجاع می‌دهد (Liddell Hart, 1970: 8). دیوید متادل می‌نویسد برای به دست آوردن اسناد اسلام و جنگ آلمان نازی بایگانی‌های بیست و دو شهر را از برلین تا تهران پشت سر گذاشته است (Motadel, 2014: 12).

در مورد یادداشت‌های شخصی هم همین تفاهم بین دو گروه مورخان وجود دارد. جان کیگان با بررسی نامه نگاری‌های سربازان سیپوی (لشکرهای هندی) به این مسأله پی‌برده که تجربه انتقال نیروهای مناطق استعماری به جبهه غربی (نبرد فرانسه و آلمان) در جنگ جهانی اول چندان موفقیت‌آمیز نبوده است. یک سرباز سیک به پدر خود نوشته «ما مثل غلاتی می‌مانیم که دوباره برای پخته شدن داخل اجاق رفته‌اند [...] و دیگر زندگی از آن‌ها ساطع نخواهد شد». سربازی راجپوت هم می‌نویسد «این که جنگ نیست، این آخر دنیا است» (Keegan, 2000: 196-197). در تاریخ در مجادله؛ جنگ جهانی دوم به سرویراستاری دیوید شوالتر هم بحث داغی در مورد انگیزه شناسی سربازان آمریکایی برای مشارکت در جنگ جهانی دوم مطرح شده است. جالب آن است که هم کورت اس. کینگ (King, 2000: 9-12) و هم کول سی. کینگسید (Kingseed, 2000: 12-15) اولی در مقام مخالفت با «نظریه رفاقت»^۱ و دومی در مقام موافقت و تأیید «نظریه رفاقت» هر دو قویا به یادداشت‌ها و نامه‌نگاری‌های شخصی سربازان به عنوان مرجعی جهت اثبات مدعیات خود ارجاع می‌دهند.

نقل قول‌های شفاهی به عنوان یک استناد معتبر در میان مورخان نوگرای جنگ شاید متأثر از مباحث طرح شده از سوی مکتب «تاریخ خرد» و «نقد پست مدرن» رواج تمام دارد بدون توجه به سابقه طبقاتی، آموزشی و فرهنگی فرد مورد استناد. این‌که سینمای انگلستان در دل جنگ جهانی دوم هفته‌ای بیست تا سی میلیون بلیط می‌فروخت را جان

۱. «Buddy Theory» بر اساس این نظریه که اولین بار توسط ساموئل لیمن آتوود مارشال که خود مأمور گردآوری تاریخ شفاهی از خطوط مقدم نبرد در جنگ جهانی دوم بود ارائه شد، سربازان آمریکایی در زیر آتش خط مقدم نه برای خدا و نه برای روزولت نمی‌جنگیدند که برای حفظ و حراست جان رفیقانشان و در یافت تأیید آنان جان خود را به خطر می‌انداختند.

کمپل، ضمن اقرار به اغراق آمیز بودن، با این نقل قول یک معدنچی تکمیل می کند که وی در ۱۹۴۲ تعداد ۳۰۶ فیلم را به سینما رفته در سال ۱۹۴۳ تعداد ۳۸۲ فیلم و نهایتاً در ۱۹۴۴ تعداد ۴۳۰ فیلم را (Campbell, 1990: 202).

استناد به تجربیات شخصی از آن نوع که ممکن به هیچ شکل شفاهی یا کتبی هرگز به ثبت نرسیده باشند و حتی اهمیت ثانویه آن‌ها از یک نگاه گذشته‌نگر ناشی شود احتمالاً نوعی از داده تاریخی است که دیگر عجیب‌تر از آن ممکن نخواهد بود؛ اما استناد به این مورد هم در منابع واقع شده است. آنگوس کالدر که با مفروضات پست مدرن به نقد وضعیت و شائبه‌های حافظه برای یادآوری جنگ پرداخته، مجموعه انتقاداتی را بر این فرض خطا که نواحی روستایی اسکاتلند در جنگ جهانی دوم تلفات زیادی داده‌اند وارد دانسته است. یکی از آن انتقادات این است که جنگ مسئولیت چندانی در این افت جمعیت نداشته، بلکه روستایی‌ها وقتی به واسطه حضور در ارتش و سایر مجموعه‌های نظامی به مشاغل شهری و درآمد‌های خوب دست پیدا می‌کردند علاقه‌ای به بازگشت نشان نمی‌دادند و سرنوشت دو تن از عموهای نویسنده شاهدی بر این مدعا گرفته شده (Calder, 2004: 7).

نتیجه‌گیری

تحولات تاریخ‌نگاری غرب در دو قرن اخیر پنج تغییر چشمگیر را در این حوزه دانشی به دنبال داشته است: الف) گسترش چشمگیر حوزه‌های موضوعی مطالعات تاریخی و خروج انحصار از دست «سیاست»؛ ب) از سمت تمرکز بر روایت‌های کلان و موضوعات عظیم به سمت توجه به تفرد و موضوعات کوچک حرکت شده است؛ ج) دغدغه‌های مرتبط به تبیین و قانون‌آوری جای خود را به تشریح و توصیف و دست‌بالا تبیین تکوینی داده‌اند؛ د) دامنه منابع قابل استناد بسیار گسترش یافته و به هیچ وجه دیگر محدود به اسناد رسمی و حتی مکتوبات نیست؛ ه) فرهنگ به عنوان مهم‌ترین مولد مسأله‌پردازی در تاریخ‌شناسی جایگزین سیاست و اقتصاد شده است. در این بررسی از تاریخ‌نگاری جنگ، مورخان که پیرو تحولات فوق بودند «مورخان نوگرای جنگ» و مورخان را که صرفاً به تأثیراتی جسته‌گریخته از این تحولات تن داده بودند، «مورخان کلاسیک جنگ» نامیدیم. بررسی که در پنج حوزه موضوعی تاریخ‌شناسی جنگ انجام گرفت نتایج زیر را در پی داشت. در حوزه «مفروضات پیشینی» تا جایی که به مفروضات حاکم بر «بازنمایی»

مربوط است مورخان کلاسیک نگرش کلان به جبهه‌ها و رویدادها را ترجیح می‌دهند؛ در حالی‌که نوگرایان از تمرکز بر تفردها هواداری می‌کنند. از بابت «چیستی موضوع» کلاسیک‌ها جنگ را عمدتاً حول راهبردها، نفرات و تجهیزات می‌فهمند؛ اما نوگراها آن را به صورت نمادها، نشانه‌ها و ذهنیت‌ها درک می‌کنند. اما از نظر مفروضات ناظر بر «چرایی» و «چگونگی» هر دو دسته مورخان به یک گونه‌اند و اساساً پیش از آن که وارد تبیین شوند حامل پیش‌فرض‌هایی هستند. در حوزه «نقش ارزش‌گذاری» مورخان کلاسیک و نوگرا هر دو در متن ارزش‌هایی می‌اندیشند که حال یا برآمده از «حافظه جمعی» است یا «کنونی اندیشی» و یا «واقعیت منقطع/ مغالطه‌کنه و وجه». تنها تفاوت اینجاست که مورخان کلاسیک کم‌تر از همکاران نوگرای خود به زمینه‌ارزشی کار اذعان دارد. در حوزه موضوعی «نظام‌های تبیینی» مورخان نوگرا می‌کوشند هر چه بیش‌تر از تبیین دوره شده به سمت توصیف و تکوین حرکت کنند برای همین هم «تبیین تشریحی/ تکوینی» و «تبیین بازتصویب/ بازآفرین» در صدر علایق آن‌ها قرار دارد. در همین حال مورخان کلاسیک از آن‌جایی که هنوز علاقه خود را به قانون‌آوری حفظ کرده‌اند «تبیین ساختاری» و «تبیین کارکردی» را ارج می‌نهند. «تبیین آماری» هم به یک میزان مورد استفاده هر دو گروه مورخان است. در قلمرو «سازمان‌دهی و دامنه‌یابی موضوعی» مورخان کلاسیک به مسیرهایی علاقمندند که یک سیر تک خطی و تک بعدی را برای آن‌ها فراهم می‌کند برای همین کار خود را «سؤال محور»، «رویداد محور» و «مبتنی بر بازآفرینی» سازمان می‌دهند. در همین حال نوگرایان به «سازمان‌دهی و دامنه‌یابی» «مقوله محور» اقبال آورده‌اند چون از خلال آن امکان ارائه روایت تاریخی چندلایه و چندمحوره بسیار فراهم‌تر است. دست آخر هم از لحاظ «گونه‌شناسی استنادات» برای هر دو گروه مورخان اسناد رسمی و دولتی به یک میزان معتبر و محترم است؛ اما در مورد «بازآوری‌های شخصی» در حالی که هر دو به «یادداشت‌های شخصی» اعتبار می‌دهند مورخان نوگرا از این نظر متفاوت هستند که برای «نقل‌قول‌های شفاهی» و «تجربیات شخصی» هم سندیت قایل می‌شوند.

فهرست منابع و مآخذ

الف) منابع فارسی

- احمدی، بابک (۱۳۹۴). ساختار و هرمنوتیک، تهران: گام نو.

- استنفورد، مایکل (۱۳۸۷). *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نی.
- ایگرس، گئورگ (۱۳۸۹). *تاریخ‌نگاری در سده بیستم*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: سمت.
- برک، پیتر (۱۳۹۳). *انقلاب تاریخی فرانسه*، ترجمه محمد جواد عبداللهی، تهران: علم.
- برودل، فرنان (۱۳۷۲). *سرمایه‌داری و حیات مادی*، ترجمه بهزاد باشی، تهران: نی.

ب) انگلیسی

- Baldwin, Hanson (1968). *Battles Lost and Won Great Campaigns of World War II*: New York, Avon Books.
- Calder, Angus (2004). *Disasters and Heroes On War, Memory and Representation*, Cardiff: University of Wales Press.
- Campbell, John (1990). (Ed.), *The Experience of World War II*, New York: Oxford University Press.
- Confino, Alon (1994). "Collective Memory", in *Encyclopedia of Social History*, Peter N. Stearns (Ed.), New York: Garland Publishing, pp 194-196.
- Cummins, Joseph (2011). *History's Greatest Wars*, Beverly (Mass.): Fair Winds Press.
- Fussell, Paul (1975). *The Great War and Modern Memory*, New York: Oxford University Press.
- Giddens, Anthony (1984). *The Constitution of Society*, Cambridge, Polity Press.
- Joll, James (1984). *The origins of the First World War*, New York: Longman.
- Keegan, John (2000). *The First World War*, Toronto: Vintage Canada.
- King, Curtis S. (2000). "Yes, while American soldiers, sailors, and airmen fought for a wide variety of reasons, one primary motivation was a strong sense of fighting for a worthwhile cause" in Dennis Showalter (Ed.), *History in Dispute World War II 1939-1943*, Detroit: St. James Press.
- Kingseed, Cole C. (2000). "No, during World War II Americans often enlisted in the military for patriotic reasons, but once they entered combat they fought for the survival of themselves and their comrades." in Dennis Showalter (Ed.), *History in Dispute World War II 1939-1943*, Detroit: St. James Press.
- Kramer, Alan (2007). *Dynamic of Destruction, culture and mass killing in the first world war*, Oxford: Oxford University Press.
- Liddell Hart, B. H. (1970). *History of the Second World War*, London: Cassell.
- Liddell Hart, B. H. (1972). *History of the First World War*, London: Pan Books,
- Mann, Robert (2010). *Wartime Dissent in America*, New York: Palgrave Macmillan.
- Mckercher, B. J. C. (1998). "Economic Warfare" in Hew Strachan (Ed.), *World War I A History*, New York: Oxford University Press.

- Meinecke, Friedrich (1962) *Machiavellism the Doctrine of Raison D'etat and Its Place in Modern History*, New Heaven: Yale University Press.
- Middlebrook, Martin (1971). *The First Day on the Somme 1 July 1916*, London: Purnell Book Services.
- Motadel, David (2014). *Islam and Nazi Germany's War*, Cambridge (Mass.): The Belknap Press of Harvard University Press.
- Muir, Edward (1994). "Microhistory" in *Encyclopedia of Social History*, Peter N. Stearns (Ed.), New York: Garland Publishing, pp 619-621.
- Rickert, Heinrich (1986). *The Limits of Concept Formation in Natural Science*, Tr. Guy Oaks, New York: Cambridge University Press.
- Showalter, Dennis (2000). "No, although the Japanese committed atrocities on and off the battlefield, their code of behavior was a consequence of traditional social and institutional mores." In Dennis Showalter (Ed.), *History in Dispute World War II 1939-1943*, Detroit: St. James Press.
- Showalter, Dennis (Ed.) (2000). *History in Dispute World War II 1939-1943*, Detroit: St. James Press.
- Spector, Ronald H. (1984). *Eagle against the Sun the American War with Japan*, London: Penguin Books.
- Steele Commager, Henry (1945). *Story of the Second World War*, Boston: Little Brown.
- Strachan, Hew (Ed.) (1998). *World War I A History*, New York: Oxford University Press.
- Winter, J. M. (1990). *The experience of World War I*, New York: Oxford University Press.

The Rise of *Individualism* and *Culture* in War Historiography: Since World War II until the Beginning of 21st Century

*Ali Mirhashemi**, *Seyyed Ali Mazinani***

Abstract

Western historiography has experienced numerous developments during the 19th and 20th centuries, some of which being the departure from "literary history" toward "scientific history", thereby toward "social sciences-oriented history" and interdisciplinary studies, and nowadays being subject to "post-modern criticism". The result of all these developments has been the tendency of historiography of modern time to "individualism" and "culture" rather than "holism" and "economy and politics". Western war historiography has been no exception to such evolutions. While providing a brief account of the developments of Western historiography, the present article, through an explicative-genetic approach, aims to analyze the impact of such developments on the transformation of war historiography. The analysis was performed revolving around five topics comprising of 1. Presuppositions, 2. Valuation, 3. Explicative systems, 4. Thematic organization and categorization, and 5. Reference typology. As a result of this study, one can talk about two groups of "classic historiographers of war" who, focusing on "scientific history", sometimes allow the new developments of historical studies to influence them within the above-mentioned five topics and "new historiographers of war" who, by contrast, may sporadically have hindsight on the obsolete remnants of "scientific history".

Keywords: The West, war historiography, the 19th and 20th centuries, methodology, World War.

* PhD Student, Supreme National Defense University.

** PhD, Supreme National Defense University.

| Received: May 14, 2019; Accepted: September 13, 2019 |